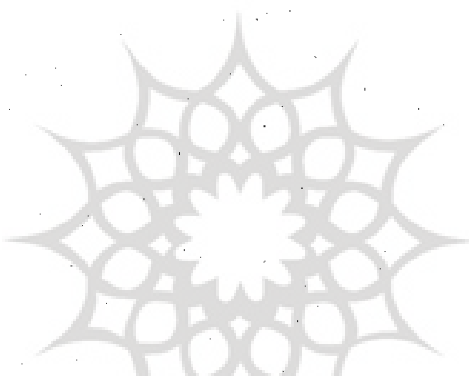


فلسفه سیاسی ابن باجه اندلسی

عظیم ایزدی اودلو



در حقیقت از قرن پنجم کشور درخشان اندلس رو به انحلال و تجزیه به دولت‌های کوچک پیش می‌رفت و چنین پیداست که در آن زمان روزگار فرهنگ عالی و بحث آزاد سپری شده بود، کسی در این میان جرأت ظهور در برابر مردم نداشت مگر اهل حدیث که در شعائر سخت گیر بودند ولی فیلسوفان اگر آرای خود را اظهار می‌کردند در معرض خطر و کشته شدن واقع می‌شدند.

زندگی کوتاه ابن فیلسوف، زندگانی خوشی نبوده و با سختی‌ها توأم بوده است. بزرگترین عاملی که در کنار فقر و بینوایی بار سنگینی بر دل او بود تنها ماندن او در تفکر و امور عقلی بود. او هیچ همدمی را که شریک آرایش باشد پیدا نکرد و آنچه از کتاب‌هایش به دست ما رسیده است چنین می‌نماید که با محیط و روزگار خود انسی نداشته است. (۲) به تعبیر سیدحسین نصر، «با روی کار آمدن غزالی، انحطاط فلسفه مشائی در سرزمین‌های شرقی اسلام آغاز شد، و این فلسفه به جانب مغرب و به اندلس سفر کرد، و در آنجا دسته‌ای از فیلسوفان نامدار - ابن باجه، ابن طفیل و ابن رشد - مدت یک قرن به رشد و توسعه آن پرداختند.» (۳) معمولاً ابن باجه را نخستین فیلسوف اسلامی در اندلس به

ابوبکر محمدبن یحیی معروف به ابن صائح یا ابن باجه از مشهورترین حکمای اسلامی است. وی در پایان سده پنجم ق/یازدهم م. در شهر سرقسطه (ساراگوس) متولد شد. اما پس از فتح ساراگوس به دست مسیحیان در سال ۵۱۳ هجری در سویل [اشبیلیه] و اگساتینا اقامت گزید و به کار طبابت پرداخت. ابن باجه بعدها به فاس و مراکش رفت و در آنجا در دربار المراد به وزارت منصوب شد و مرتبتی بزرگ یافت. اما ابن باجه را به فساد و سستی ایمان متهم کردند. وی بعد از متهم گشتن به الجاد و بی‌دینی به تحریک دشمنانش مسموم و در سال ۵۳۳ به قتل رسید.

زندگی ابن باجه در دوران پراکندگی و آشفتگی سیاسی اندلس پس از فروپاشی خلافت اموی بر آن سرزمین یعنی عهد حاکمیت ملوک الطوائفه گذشته است. عبدالرحمان بن معاویه ابن هشام اموی در سال ۱۳۸ هجری وارد اندلس شد و با شکست دادن یوسف فهری والی منتسب عباسیان در اندلس، خلافت دوم اموی را بنیاد نهاد و در سال ۴۲۷ هجری با مگر هشام ملقب به المعتمد بالله خلافت امویان در اندلس به پایان رسید و ملوک الطوائفی بر آن سرزمین حاکم شد. (۱)

تحقیق در فلسفه سیاسی حکما و دانشوران، از میان انبوه آراء آنان، یکی از دشوارترین و درعین حال، شورانگیزترین و جوه زندگی آنهاست. این امر یقیناً بی‌توجه به زمینه‌های اجتماعی، زمانه و تحولات زندگی متفکران، کاری ناقص و نارساست.

در مقاله‌ای که پیش رو دارید، نویسنده با توجه به درگیری‌های امویان و عباسیان در اندلس و تجزیه تدریجی آن کشور از قرن پنجم به بعد، به شرایط زندگی «ابن باجه» فیلسوف عقل‌گرا و مسلمان پرداخته، برخی آراء ابن اندیشمند را درباره نقش «اندیشه و عقل» در سعادت انسان، به‌ماخذ کتاب او «تدابیر المتوحده» بازگفته و تأثیر وی را بر فیلسوفان و متفکرانی چون: «ابن رشد» و «ابن خلدون» تذکر داده است.

حساب آورده اند که راه را به روی فیلسوفانی چون «ابن طفیل»، «ابن رشد» و «ابن خلدون» گشوده است. ابن فیلسوف به سبب تأثیر عمیقی که بر اندیشه و تفکر این فیلسوفان داشته همواره در تاریخ تفکر فلسفی در جهان اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است. به گفته هانری کربن، ابن باجه از مجرای تأثیر خود بر ابن رشد، به فلسفه در اسپانیا جهتی داد که نسبت به روحیه غزالی، به کلی بیگانه بود.

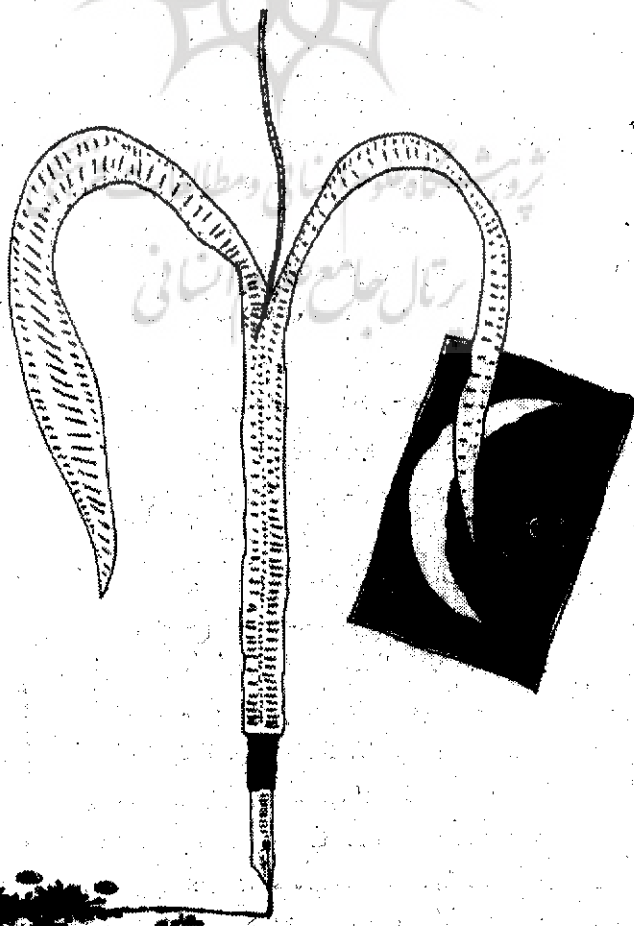
کتاب «اتصال العقل بالانسان» و رساله الوداع و کتاب «تدبیر المتوحد» بهترین آثار فلسفی ابن باجه هستند. اما مشهورترین کتب فلسفی وی - که در واقع تنها نوشته های موجود اوست - «تدبیر المتوحد» و رساله «الوداع» است، که هر دو را برای دوستی که اسپانیا را به قصد مصر ترک می کرده به رشته تحریر درآورده است. کتاب تدبیر المتوحد احتمالاً ملهم از اوضاع و احوال ناهنجار محلی و محیط نامطلوب وی بوده است، روزگاری مقارن با عصر اعتقادات جزمی و تحجر بوده نه عصر آزادمنشی و روشن اندیشی. لذا ابن باجه در مقام فیلسوفی آزاداندیش در تمامی عمر عمیقاً احساس تنهایی می کرده و شاهد این امر، عنوان اثر وی تدبیر المتوحد است. (۲)

همان طور که از عنوان کتاب تدبیر المتوحد هم پیداست، ابن باجه به پیروی از آموزه های قرآنی معتقد است که تفکر، عالی ترین کار بشر است. از طریق تفکر و تدبیر است که انسان به حقیقت اعلی و سعادت واقعی دست پیدا می کند. از این جهت است که روزنتال می گوید: «چنانچه بتوان مشرب سایر فلاسفه را به درستی عقل گرایی نامید، مشرب ابن باجه در مقایسه با آنها عقل گرایی افراطی است. (۵) در وجه اعلای علم که مرحله خودآگاهی، یعنی آگاهی عقل محض به خویش است، اتحاد فکر و حقیقت تحقق می یابد.

بنابراین می توان گفت که فلسفه ابن باجه فلسفه «سعادت عقل» است. او آراء ضد فلسفی غزالی را به شدت مورد انتقاد قرار داده و آن را خروج از سنت عقل دانسته است. در واقع، آنچه که انسان را به غایت قصوای مورد نظر ابن باجه سوق می دهد، اعمال عقلی و تأملی است. در واقع نظریه اتصال فارابی مورد توجه خاص ابن باجه بوده و کتاب «تدبیر المتوحد» کمر به اثبات این معنی بسته که انسان می تواند به وسیله علم و تعالی قوای انسانی به عقل فعال اتصال یابد. سعادت و فضیلت از سیادت نفس عاقله و استیلاء آن بر نفس حیوانی ناشی می شود. (۶) مرحله اعلای سیر معنوی یا عقلانی در آدمی، رسیدن به مرحله ادراک

□ ابن باجه به پیروی از آموزه های قرآنی معتقد است که تفکر، عالی ترین کار بشر است. از طریق تفکر و تدبیر است که انسان به حقیقت اعلی و سعادت واقعی دست پیدا می کند.

مستقیم و اتصال با حقیقت عقلانی محض یا به عبارتی اتصال با عقل فعال می باشد. همانند اکثر فلاسفه مسلمان، ابن باجه اتصال یا اتحاد عقل بشر



با عقل فعال را که عقل بشر افاضه ای از آن است، سعادت اعلی و خیر قصوی توصیف می کند. در حقیقت ابن باجه در رساله «تدبیر المتوحد» راه وصول به سعادت را نشان می دهد، ولی این راه از راه صوفیه سخت دور است، زیرا صوفیه راه وصول به سعادت را ذوق حال می دانستند. حال آنکه ابن باجه جز ادراک عقلی راه دیگری را نمی شناسد. شاید همین گرایش شدید ابن باجه به عقل گرایی سبب شده بود که بسیاری از تذکره نویسان و شریعت گرایان در کافر قلمداد کردن او تردیدی به خود راه ندادند.

ابن باجه به پیروی از ارسطو، عمل آدمی را ناشی از اراده آزاد یا اختیار می داند و معتقد است که افعال انسان از این جهت از افعال حیوانی متمایز است که افعال انسان ارادی و ناشی از اختیار و تفکر است در حالی که افعال غیر ارادی برخاسته از انگیزه هاست. در واقع عمل اختیاری و ناشی از تفکر عملی است که به هدایت عقل توأم با آگاهی از مقصودی عقلانی صورت می گیرد. مثلاً اگر شخصی به سبب لغزیدن بر سنگی آن را بشکند، مانند یک کودک یا حیوانی پست بدون آنکه مقصودی در نظر داشته باشد رفتار کرده است. و در پس چنین اعمالی غایتی مطرح نیست. اما اگر او این عمل را به خاطر این که دیگران پایشان به آن سنگ نخورد انجام داده باشد، عمل وی بایستی عملی انسانی و عقلانی ملحوظ گردد و چنین اعمالی ناشی از عقل است.

تدبیر المتوحد اثر فیلسوفی است که سیاست را اصل و انسان را اساساً «مدنی الطبع» می داند. از این جهت ابن باجه در تفکر سیاسی همچون فارابی به افلاطون گرایش دارد و بارها به اندیشه او از جمله کتاب افلاطون در باب سیاست که آن را «سیاست مدنی» افلاطون می نامد، استناد کرده است. ابن باجه در آغاز درباره دو اصطلاح عنوان کتاب تدبیر المتوحد توضیح می دهد. مراد از تدبیر «اعمالی است که مطابق هدف و غایتی» انجام می شود. اما «تدبیر اعمال که مقتضی فکر نیز باشد، فقط، نزد انسان تنها (یعنی متوحد) امکان پذیر است. پس تدبیر متوحد باید آسوه تدبیر سیاسی دولت کامل و نمونه باشد.» باید توجه داشت که دولت آرمانی، نه به صورت امری ما تقدم طرح شده و نه به عنوان حاصل انقلاب سیاسی، بلکه چنین دولتی از اصلاح اخلاق ناشی می شود و این اصلاح، امری و رای اصلاح «اجتماعی» است. (۷)

ابن باجه بعد از بیان معنی عام تدبیر،

به این نکته اشاره می‌کند که «تدبیر به معنی خاصی عبارت است از تدبیر مدن (سیاست) که شریف‌ترین گونه تدبیرهای انسانی است». بنابراین موضوع اصلی فلسفه سیاسی ابن‌باجه که در کتاب تدبیر المتوحد مطرح شده سعادت و فضیلت انسانی است. ابن‌باجه برای رسیدن به سعادت و فضیلت دولت آرمانی را در نظر دارد که بیش از هر چیز از اصلاح اخلاقی ناشی می‌شود. همان طوری که از کتاب تدبیر المتوحد برمی‌آید ابن‌باجه تا حدود زیادی با فلسفه سیاسی فارابی موافق بوده است. او همچون فارابی مدینه‌ها را به فاضله و غیرفاضله تقسیم می‌کند.

روی بحث در دولت آرمانی با متوحدان است و وقتی که ابن‌باجه از «متوحدان» صحبت می‌کند به تعبیر حناالفخوری، منظورش فرد به صورت فرد نیست، بلکه مقصود او فرد و کثرت و جماعت است در یکپارچگی قوا و یکپارچگی اعمال انسانی که به یک جهت یعنی به کمال و از آنجا به سعادت گمگشته متوجه باشد. این است همان تدبیری که آن را عنوان رساله خود قرار داده است. به عبارت دیگر، تدبیر یعنی برنامه‌ریزی برای اعمال فرد و اجتماع، به نحوی که فکر و اندیشه کامل اقتضا کند و تنها انسان است که به خاطر داشتن فکر و اندیشه می‌تواند اعمال خود را در جهت کمال و سعادت به کار اندازد. برای ابن‌باجه «تدبیر متوحد» نظیر تدبیر یک حکومت کامل است. (۸) از نظر ابن‌باجه، متوحدان کسانی هستند که با عقل فعال اتصال دارند و به همین دلیل می‌توانند دولتی آرمانی ایجاد کنند که در آن نه نیازی به پزشک خواهد بود - زیرا اهل آن مدینه به شیوه‌ای مطلوب تغذیه می‌کنند - و نه نیازی به قاضی، زیرا هر فردی به عالی‌ترین کمال که در توان وجود انسانی است، خواهد رسید.

همانطور که آمد ابن‌باجه به تبعیت از فارابی مدینه‌ها را به فاضله و غیرفاضله تقسیم می‌کند. اما مسأله اصلی اینجاست که وقتی مدینه فاضله انحطاط می‌یابد، تبدیل به مدینه غیرفاضله می‌شود و یا این که از نظر ابن‌باجه تأسیس مدینه فاضله همیشه و در همه حال امکان‌پذیر نیست، در چنین شرایطی، «متوحدان» چگونه باید به سعادت دست یابند؟ بنابراین مسأله اصلی در فلسفه سیاسی ابن‌باجه این است که سعادت و فضیلت انسانی در مدینه‌های غیرفاضله چگونه قابل تحقق است؟ لاجرم همه همت او در فلسفه سیاسی نشان دادن تدبیری است که فردی که محکوم به زندگی در نظام ناشایست و تباه و به عبارتی در مدینه غیرفاضله است باید به کار گیرد تا دست کم، خود را نجات دهد. برای این که فرد آنچنان که شایسته زندگی انسان است زندگی کند و برای این که بتواند کارهای خود را طبق دستور خرد و تدبیر انجام دهد برای او لازم است که گاهی

به عنوان «نوابت» یا «بیگانگان» یاد می‌کند، همانند گیاهان در هوای آزاد بدون نیاز به باغبان رشد می‌کنند. در حقیقت متوحدان در مدینه غیرفاضله به نوعی رویش در هوای خوشتن را تجربه می‌کنند. بنابراین هرگاه «متوحد» در مدینه‌ای غیرفاضل و غیرکامل قرار گیرد باید همچون «گیاهی» باشد که خود به ذات و طبیعت خود رشد و نمو کند. در واقع، با این زمینه فکری و فلسفی است که از ابن‌باجه، به عنوان مهمترین فیلسوف «فردگرای» جهان اسلام یاد می‌کنند.

□ ابن‌باجه به پیروی از ارسطو، عمل آدمی را ناشی از اراده آزاد یا اختیار می‌داند و معتقد است که افعال انسان از این جهت از افعال حیوانی متمایز است که افعال انسان ارادی و ناشی از اختیار و تفکر است در حالی که افعال غیر ارادی برخاسته از انگیزه‌هاست.

از اجتماع کناره گرفته و گوشه نشینی اختیار کند. ابن‌باجه کتاب خود را در اخلاق و سیاست بنام «تدبیر المتوحد» می‌خواند و از انسان می‌خواهد که خود پرورش و تهذیب اخلاقی خود را به عهده گیرد. انسان می‌تواند به طور کلی از مزایا و محاسن زندگی اجتماعی برخوردار شود بی‌آنکه در زشتی‌ها و پلیدی‌های آن درگیر شود. ابن‌باجه در فلسفه سیاسی خود بیشتر متوجه رابطه فرد با جامعه در مدینه‌های غیرفاضله است و بر این باور است که برای این که کسی بتواند عقلانی عمل کند، باید همواره خود را از انبوه خلق در مدینه‌های غیرفاضله و لذت‌جویی‌های پست آنان دور نگاهدارد. بنابراین آدمی برای رسیدن به سعادت و فضیلت در اجتماع ناصالح و غیرفاضله باید از آن کناره گرفته و دوری گزیند.

فارابی در فلسفه سیاسی خود برای افراد ناسازگار با مدینه فاضله، از اصطلاح «نوابت» یعنی گیاهان خودرو، استفاده کرده است؛ گیاهانی که مشمول تربیت ریشی نمی‌شوند و هرزه بار می‌آیند. (۹) ابن‌باجه این واژه را در معنای متفاوت به کار برده است. از نظر او نوابت کسانی هستند که در مدینه‌های غیرفاضله و برخلاف عرف جامعه و روابط مستقر، به شکل خودرویان‌ه‌ای به کمالاتی از عقل و سعادت متکی بر آن دست می‌یابند. (۱۰) در چنین مدینه‌ای، متوحدان که ابن‌باجه از آنان

فهرست منابع:

- ۱- خاتمی، سیل محمد، آیین و اندیشه در دام خودکامگی، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۳۶۳.
- ۲- دبور، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه: عباس شوقی، تهران، انتشارات عطایی، ۱۳۶۳، ص ۱۸۹.
- ۳- نصر، سیدحسین، سه حکیم مسلمان، ترجمه: احمد آرام، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۱، ص ۶۳.
- ۴- سعید شیخ، مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، ترجمه: مصطفی محقق داماد، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۱.
- ۵- همان، ص ۲۱۳، زیرنویس، مقایسه کنید با:
- E.I.J. Rosenthal, political thought in Mdieval Islam, Combrige, 1958, p163.
- ۶- مدکور، ابراهیم، فلسفه اسلامی؛ روش و تطبیق آن، ترجمه: عبدالمحمد آینی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۳۸.
- ۷- کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه: سیدجواد طباطبایی، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۷، ص ۳۲۸.
- ۸- حناالفخوری/خلیل‌الجزیر، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه: عبدالمحمد آینی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۶۰۸.
- ۹- ابونصر محمد فارابی، اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه: سیدجعفر سجادی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۹.
- ۱۰- قادری، حاتم، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸، ص ۱۶۳.